

## داستان گُیوک خان بن اُو گِتائی قاآن [بن چینگگیز خان]

و آن بر سه قسم است:

### قسم اول

در تقریر نسب او و شرح و تفصیل خواتین و شعب فرزندان و نبیرگان او که تا غایت [وقت] منشعب گشته اند و چون جدول ۵ شعب او در شعبه پدرش کشیده شد اینجا تخفیف رفت.

### قسم دوم

در تاریخ و حکایات زمان پادشاهی او و صورت تخت و خواتین و شهزادگان و امرا در حال جلوس او بر سریر خانی و ذکر مصافها که داده و فتحها که او را میسر گشته و مقدمه جلوس او. ۱۰

### قسم سوم

در سیر و اخلاق پسندیده او و بیلیگها و مثلها و حکمهای نیکو که گفته و فرموده و حکایات و حوادث که در عهد او واقع شده از آنچه در دو قسم سابق داخل نگشته و متفرّق و نامرتّب از هر کتاب و هر کس معلوم شده.

قسم اول در تقریر نسب او و شرح و تفصیل خواتین و  
شعب فرزندان و نبیرگان او که تا غایت وقت منشعب  
گشته‌اند

و اما جدول شعب او در شعبه پدرش کشیده شد  
۵ گُیوُکْ خان پسرِ مهتر اُوْگِتائی قاآن است و از خاتون بزرگ  
تُورَاگِنَه خاتون در وجود آمده و او را خواتین و قومايان بسیار  
بوده‌اند و بزرگترین همه اُغُول قَیمِش بوده.  
و گُیوُکْ خان سه پسر داشته نام بزرگترین خواجه اغول و از آن  
دوم نَاقُو، و ایشان هر دو از اُغُول قَیمِش‌اند؛ و نَاقُو را پسری بود  
۱۰ نام او چَبَات، و به وقتی که بَرّاق از آب گذشته به جنگ اَباقا خان  
[آمد]، قایدو این چَبَات را با یک هزار سوار که خاصه او بودند  
در صحبت بَرّاق به اسم مدد فرستاده بود و از بَرّاق خشم گرفته  
بازگردید؛ و چون به بخارا رسید بیکتیمور پسر بَرّاق قصد گرفتن  
او کرد. او با نه سوار گریخته به راه چُول پیش قایدو رفت و از  
۱۵ خوف رنجور شد و نماند. و پسر دوم او را نام هُوْقُو بود و او از  
قومايي آمده و پسری داشته تُوکْمَه نام، و آن تُوکْمَه را پسری است  
نام او هم تُوکْمَه، و این زمان با چاپار پسر قایدو جهت ملک  
تَماچامِشی می‌کند و فرمان او نمی‌برد؛ و خواجه اُغول را فرزندی  
معین نیست و جدول شعب ایشان در داستان اُوْگِتائی قاآن کشیده شد.

قسم دوم از داستان گُیوک خان در تاریخ و حکایات زمان  
پادشاهی او و صورت تخت و خواتین و شهزادگان و امرا  
در حال جلوس او بر سریرِ خانی و ذکر مصافها که داده و  
فتحها که او را میسر شده و مقدمه جلوس او

#### مقدمه

۵

چون اُوگتای قاآن درگذشت، پسرِ بزرگین او گُیوک خان از  
لشکر قیچاق فرو نیامده بود. مُوگا خاتون نیز بزودی نماند، و  
تُوراگنه خاتون که مادر پسران مهتر بود به لطایف حیل به دل خود  
بی کنگاچ آقا و اپنی ملک را در قبضه / تصرف آورد و دلِ خویشان 363  
و امرا به انواع تحف و هدایا صید می کرد، و تمامت به جانب او  
مایل گشتند و در تحت فرمان او آمدند. و چینقائی و دیگر نوّاب و  
وزرای قاآن برقرار در کار بودند و ولات در اطراف بر قاعده  
برقرار.

و چون در عهد قاآن از جمعی رنجیده بود و کینه ها در دل  
گرفته، در آن وقت چون حاکمه مطلق امر گشت خواست که هریک ۱۵  
را مکافات کند؛ و حاجبه ای داشت فاطمه نام که به وقت استخلاص  
خراسان او را از مشهد طوس اسیر برده بودند بغایت زیرک و  
کافیه بود و محل اعتماد و محرم اسرار خاتون او بود و بزرگان اطراف

او را وسيلت ساخته مهمّات ساختندی. به کنگاچ آن حاجيه امرا و ارکان دولت را که در چاغقان به کارهای بزرگ منصوب بودند معزول می گردانید و طایفه جهال را به جای ایشان نصب می کرد. تا چينقائی را که وزیر بزرگ قان بود خواستند که بگیرند. او واقف گشت و بگریخت و پیش کوتان رفت و به حمایت او التجا نمود.

فاطمه عداوتی قدیمی با محمود یلواچ که قان او را به صاحب دیوانی نصب فرموده بود داشت. فرصت نگاه داشته شخصی عبدالرحمن نام را به جای او نامزد کرد، و در صحبت او اوقال قورچی را به راه ایلچی بفرستاد تا یلواچ را گرفته با نوکران بیارند. چون ایلچیان رسیدند، یلواچ تازه روی درآمد و مراسم اکرام و اعزاز به تقدیم رسانید و دو روز ایشان را به تلطّف و تکلف می داشت و می گفت: امروز سرغوت بخوریم و بامداد حکم یزلیغ بشنویم؛ و در خفیه استعداد فرار می کرد. اوقال قورچی فرمود تا نوکران او را گرفته بند کردند. یلواچ ایشان را تعلیم کرد که بر من بانگ زنید و فریاد برآید که ما آیفاق یلواچیم، ما را به چه [گناه] گرفته اید و بند کرده؟ ما چنین روز را به دعا از خدا خواسته ایم.

و شب سوم، یلواچ ایشان را به شراب درکشیده مستان تمام گردانید و در خواب کرد، و با سواری چند به جانب کوتان گریخت و از شر ایشان امان یافت.

چينقائی و یلواچ جناب کوتان را مأمن ساخته مشمول عاطفت او شدند. روز دیگر چون اوقال قورچی را از گریختن یلواچ خبر شد، نوکران او را از بند رهایی داد و بر عقب یلواچ برفت. چون پیش کوتان رسید فرمان مادر عرضه داشت که یلواچ را گرفته

بیارند. و بر عقبِ ایلچی ای دیگر هم بر آن مصلحت برسید. کُوتان گفت که مادر مرا بگویید که بنجشک که از چنگال باز با خاربنی پناهد از صولتِ خصم امان یابد؛ ایشان چون پناه با ما آورده اند باز فرستادن ایشان از مرّوت دور باشد. در این نزدیکی قورپلتائی خواهد بود، ایشان را در صحبتِ خود آنجا آورم و به حضور ۵ خویشان و امرا تفحص گناه ایشان کرده شود و فراخور آن تأدیب و مالش یابند.

چند نوبت ایلچیان را باز فرستادند، و کُوتان همان عذر می گفت. و چون امیر مسعودیگ که حاکم [ممالک] ترکستان و ماوراءالنهر بود آن حال را مشاهده کرد در ولایت خویش صلاح ۱۰ اقامت ندید و به حضرت بائو مسابقت نمود. و قرا اغول و خواتین چغتائی اورغنه خاتون و غیرها قورْتق ایلچی را در صحبتِ امیر آرغون آقا به گرفتن کورگوز به خراسان فرستاده بودند. [چون] امیر آرغون کورگوز را بیاورد و به یاسا رسید، او را قایم مقام کورگوز [به خراسان] فرستاد و در آن فترت و بُلغاق هر کس ۱۵ ایلچیان را به جوانب روانه کردند و بروات و حوالات پران؛ و از اطراف هر کس به جانبی توّسل می جست و بدان حمایت متمسک می گشت، و هرکس به نوعی دست آویزی می کردند مگر از جانب سوزققتنی بیکی و پسران او که بر جاده یاساق مستمر بودند و به سر مویی از یوسون بزرگ تجاوز ننمودند. ۲۰

و توراگینه خاتون به شرق و غرب عالم ایلچیان را به استحضار شهزادگان فرزندان چغتائی و امرای دست راست و چپ لشکر و سلاطین و ملوک و اکابر و صدور فرستاد و ایشان را به قورپلتائی خواند، و در اثنای آن حالات چون عرصه خالی بود و گیوک خان هنوز نرسیده، برادر / چینگگیزخان او تیگین نویان خواست که به ۲۵

تِهَوَر و تغلب تخت را بگیرد. بدین عزیمت با لشکری بزرگ متوجه اَرْدُوی قَاآن شد، و بدان سبب تمامت لشکر و اُولوس برآشفتنند. توراگنه خاتون ایلچی فرستاد که ما کلپنان توایم و به تو مستظهر؛ با لشکر و عُدّت و ساز آمدن چه معنی دارد؟! تمامت اُلُوس و لشکر مضطرب گشته اند و پسر او تِچگین اورو تائی را که ملازم بندگی قَاآن می بود در صحبت مَنگلی اغول نواده [چینگگیز خان] با اقوام و اتباع که داشت پیش او باز فرستاد، و او تِچگین از آن اندیشه پشیمان شد و [به علت تعزیت دادن حادثه واقع تمسک نموده تمهید عذر کرد] و در آن میانه خبر نزول گیوڭ خان به اوردوی خویش به ۱۰ کنار ایمیل برسید. ندامت او تِچگین زیادت گشت و به موضع و یورْتِ خویش مراجعت نمود.

بر جمله قرب سه سال تخت خانی تحت امر و نهی توراگنه خاتون بود و فرمان او در ممالک روان؛ و تمامت بزرگان را منزعج گردانید به سبب عدم قور پلتائی چه (حضور و اجتماع) شهزادگان اتفاق نمی افتاد. و چون گیوڭ خان نزد مادر رسید، در کار مصالح ممالک ۱۵ هیچ شروع ننمود، و برقرار توراگنه خاتون تنفیذ احکام می کرد تا به وقتی که قَاآنی بر پسرش مقرر شد؛ و بعد از دو سه ماه توراگنه خاتون نماند.

شخصی علوی سمرقندی شیره نام شرابی قداق فاطمه خاتون را غمز کرد که کوتان را سحر کرده تا معلول شده. ۲۰

چون بیماری کوتان زیادت شد، ایلچی نزد برادر خود گیوڭ خان فرستاد که استیلای علت نتیجه سحر فاطمه است و اگر حالتی واقع شود قصاص از وی طلبند. و متعاقب خبر وفات کوتان رسید، و چپنقائی باز تمکن یافته بود. آن سخن و پیغام را تازه گردانید؛ و چون گیوڭ خان بر تخت نشست اول یازغوی فاطمه پرسیدند و ۲۵

بعد از آنکه به زخم چوب و شکنجه معترف گشت منافذ زیر و بالای او بدوختند و در نمد پیچیده به آب انداختند، و متعلقان او در معرض هلاک افتادند.

و بعد از وفات گیوک خان علی خواجه ایمل شیره علوی مذکور را به همین تهمت غمز کرد و گفت خواجه اغول را سحر می کند؛ و ۵ شیره در بند افتاد و از مُثله کردن و انواع مطالبات نامقدور از زندگانی مایوس گشت. و او نیز به گناه ناکرده اقرار آورد و او را همچنان به آب انداختند و زنان و فرزندان او را بر شمشیر گذرانیدند. و بعد از آنکه به مبارکی و طالع سعد تخت خانیت به جلوس مُونگکه قاآن مشرف گشت و بُرپگوتائی را که بر سرحدّ بیش ۱۰ بَالِیغ نشانده بود او را نیز بیاوردند ایلچی را به طلب علی خواجه که از خواصّ او شده بود فرستادند و شخصی دیگر او را به همین جریمت متهم کرد، و مُونگکه قاآن فرمود که او را از چپ و راست می زدند تا تمامت اعضای او خرد گشت و بدان الم فرو شد، و زنان و فرزندان او در ذلّ آسر افتادند.

۱۵

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات

که واجب شد طبیعت را مکافات

این شمه ای بود از حال تُوراگنه خاتون و حاجیه او که یاد کرده شد؛ این زمان آغاز کنیم و حکایت جلوس گیوک خان مشروح بگوییم.

۲۰

### حکایت جلوس گُیوک خان بر تخت خانی

[اَوِکَتَای] قَاآن حَالَة الحیوة پسر سوم خود کُوجُو را که از تُوَرَاگِنَه خاتون در وجود آمده بود جهت ولی العہدی و قایم مقامی اختیار کرده بود، و او هم در زمان حیات قَاآن وفات یافت؛ و چون ۵ قَاآن او را از همگنان دوسترمی داشت پسر بزرگتر او را شِپَرَا مُون که بغایت مقبل و عاقل بود [و] در آوردی خود می پرورد؛ و فرمود که او ولی العہد و قایم مقام باشد. و هم در آن سال که حیات را وداع خواست کرد ایلچیان را به استحضار گُیوک خان / فرستاده 365/ بود.

۱۰ گُیوک خان بر وفق فرمان مراجعت نمود. پیش از وصول قضای مبرم نازل شد و چندان مجال نداد که پدر و پسر دیده ها را به جمال همدیگر روشن گردانیدندی. چون از آن حالت گُیوک خان را اعلام کردند تعجیل نمود تا به اِیمپِل رسید و از آنجا متوجّه اُورْدُو ی پدر شد؛ و به وصول او اطماع طامعان منقطع گشت. و چون ۱۵ ایلچیان به اطراف و اکناف ممالک و اقاصی و ادانی ولایات به استدعا و استحضار شہزادگان و امرا و ملوک و کُتَّاب رفته بودند، هرکس از مساکن و اوطان خویش امثال فرمان را در حرکت آمدند، و چون بہار سال اسپ واقع در ربیع الآخر سنہ ثَلَاث و اَرْبَعین و سِتِّمِائِه درآمد، شہزادگان و امرای دست راست و چپ



هریک با اتباع و اشیاع در رسیدند و در موضع کُکُناؤور جمع شدند الا باؤو که به سببی از ایشان آزرده گشته بود و به عذر ضعف مزاج و علت درد پای تقاعد نمود.

- پیشتر از همه سُوْرَقَقْتَنی بیکِی و فرزندان او آراسته به انواع تجملات و اُهبَتی تمام برسیدند؛ و از جانب شرق اُوتچِگین با ۵ هشتاد پسر [و ایلچیتائی] و دیگر اعمام و عمزادگان بیامدند؛ و از اُورْدُوی چَغَتائی قَرَا [هُولاگو] و ییسُومُونُگْکَه و بُورِی و بایندار و ییسُوتوقا و دیگر پسران و نوادگان چَغَتائی؛ و از اُورْدُوی باؤو برادران او: اُورْدَه و شیبیان و بِرْکَه و بِرْکچار و تَنُگُوت و تُوْقا تِیمُوز را فرستاده، و نُویْنان و امرای معتبر که تعلق به هر جانبی ۱۰ داشتند مصاحب شهزادگان بیامدند؛ و از طرف خِتای امرا و متقلدان اشغال؛ و از ترکستان و ماوراءالنهر امیر مسعودبِگ، و به موافقت او بزرگان آن حدود، از خراسان امیر اَرغُون و در صحبت او بزرگان و معتبران آنجا و عراق و لور و شروان و آذربایجان، از روم سلطان رکن الدین، و از گرجستان هر دو داود، ۱۵ و از حلب برادر صاحب آنجا، و از موصل ایلچی سلطان بدرالدین لؤلؤ و از دارالخلافه بغداد قاضی القضاة فخرالدین و ایلچیان فرنگ و فارس و کرمان؛ و از پیش علاءالدین [صاحب] الموت محتشمان قهستان شهاب الدین و شمس الدین؛ این جماعت هر یک با چندان حمل و هدایا که لایق چنان حضرت باشد بیامدند، و قرب دو ۲۰ هزار خرگاه جهت ایشان معد گردانیده بودند. و از کثرت خلائق در حوالی آورد و موضع نزول نماند و ماکول و مشروب غلایی تمام یافت.

شهزادگان و امرا در باب خانیت گفتند چون کُوتان که چینگگیزخان او را بعد از قان منصوب فرموده بود درگذشته؛ و ۲۵

شیرامون وصی قآن به بلوغ نرسیده است مصلحت در آن است که گیوڭ را که پسر بزرگتر قآن است نصب کنیم؛ و او به تغلب و تسلط مشهور بود و توراگنه خاتون به جانب او مایل و بیشتر امرا با وی متفق؛ بعد از بحث بر اجلاس او متفق شدند، و او چنانکه رسم باشد ابا می نمود و به هر شهزاده ای حواله می کرد، و به عذر معلولی و ضعف مزاج تمسک می جست. بعد از الحاح امرا گفت بدان شرط قبول کنم که بعد از من [قآنی] بر اوزوغ من مقرر باشد.

همگنان با اتفاق موچلگا دادند که تا از نسل تو پاره ای گوشت باشد که در پیه و علف پیچیده سگ و گاو آن را قبول نکند خانیت به دیگری ندهیم. آنگاه علم قاملامپشی کرده، تمامت شهزادگان کلاهها برداشتند و کمرها بگشادند و او را بر تخت پادشاهی نشاندند در مورین پیل که سال اسپ است موافق ربیع الاخر سنه ۱۰ ثلث و آربعین و ستمائه؛ / و همگنان به موجب معهود کاسه گرفتند 366/ و یک هفته به طوی مشغول شدند، و چون فارغ شدند مالی بسیار به خواتین و شهزادگان و امرای تومن و هزاره و صده و دهه بخشید؛ و بعد از آن ترتیب مهمات و مصالح ملک آغاز نهادند. اول یازغوی فاطمه خاتون پرسیدند، و دوم ماجرای اوتچگین پیش گرفتند و باریک برسیدند، و تفحص آن نازکی تمام داشت و هر کس را مجال محرمیت آن حال نه.

مونگکه قآن و اوردۀ متفحص بودند و دیگری را مدخل ندادند. بعد از اتمام یازغو جمعی از امرای او را به یاسا رسانیدند. و قراغول قایم مقام چغتائی بود و پیسومنگکه را که فرزند صلبی بود مدخل نمی داد. گیوڭخان بنا بر دوستی که با وی داشت فرمود که با وجود فرزندان نواده چگونه وارث باشد؟! و جای چغتائی بر پیسو ۲۵

مُونُگَکَه مَقَرَّر کرد و دست او را در آن امور قوی گردانید؛ و چون بعد از وفات [قَاآن] هرکس از شهزادگان بر حرکات بی‌راه اقدام نموده بودند و بر ممالک بروات نوشته، و هرکس را پایزَه داده، بازخواست آن معانی می‌فرمود، و چون خارج از یوسون [و] یاساق بود خجالت‌زده می‌شدند و از تشویر سر در پیش می‌افگندند، و ۵ پایزَه و یَزَلِیغ هریک از کسان باز می‌ستدند و در پیش او می‌نهادند که: **اِقْرَأْ کِتَابَکَ کَفَىٰ بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِبًا.**

سُوْرَقَقْتَنی بیکسی و فرزندان او سرخ‌روی و سرافراز و گردن‌کش بودند چه خلاف یاسا هیچ بر ایشان متوجه نشد؛ و گیوک خان در سخن دیگران به حال ایشان تمثیل می‌کرد و ایشان را [ثنا] ۱۰ می‌گفت و بر دیگران استخفاف می‌کرد، / و یاساهای پدر را تمامت مَقَرَّر داشت و فرمود که هر یَزَلِیغ که به اَلْتَمَغَايِ قَاآن موشح باشد بی‌عرضه داشتن آن را امضا بنویسند. بعد از آن لشکرها را به جوانب و اطراف نامزد و روانه گردانیدند، سُویدَائِ بَهَادُر و چَغَان نُویَان را با لشکری گران به حدود خِتَائِ و نواحی مَنزَرِ ۱۵ فرستاد، و ایلچِیگَتَائِ را با لشکری نامزد طرف مغرب گردانید و فرمود که از لشکرها که در ایران زمین‌اند از تَاژِیْک از ده دو برنشینند، و به ملاحظه ابتدا کرده ولایات یاغی را ایل گردانند. و خود عازم بود که از عقب درآید، اگرچه عموم آن لشکر و ایل را با ایلچِیگَتَائِ حوالت فرموده بود علی‌التخصیص کار روم و ۲۰ گرج و موصل و حلب [و دیار بکر] به او تُوَسَّلَمِشِی کرد تا [کسی دیگر در آن مداخلتی نپیوندد و اموال آن دیار را] حَکَام آنجا با وی جواب گویند.

و عبدالرحمن که تُوَرَاگِنَه‌خاتون او را به حاکمی [ممالک] خِتای فرستاده بود به یاسا رسانید و ممالک خِتای را به صاحب ۲۵

یَلَوَاج داد؛ و ترکستان و ماوراءالنهر به امیرمسعود پگ حواله کرد؛ و خراسان و عراق و آذربایجان و شروان و لور و کرمان و گرجستان و طرف هندوستان به امیر آرغون آقا سپرد، و امرا و ملوک که تعلق به هر یک داشتند همه را یرلیغ و پایزه فرمود و ۵ مهمات به ایشان مفوض گشت؛ و سلطنت روم به سلطان رکن الدین داد و برادر او را معزول گردانید، و داود پسر قیزمک را زیر دست داود دیگر کرد و بر زبان ایلچی بغداد خلیفه را تهدید و وعید فرستاد به سبب شکایتی که پسر چورماغون از ایشان کرده بود؛ و همچنین تذکره ای که ایلچیان الموت آورده بودند به خشونت ۱۰ تمام جواب نوشتند؛ و چینقائی را بنواخت و منصب وزارت ارزانی داشت و تمامت بزرگان مراجعت نمودند.

### حکایت آخر عهد گیوک خان و بذل و جود او و عزیمت

#### طرف ایمیل و درگذشتن او در حدود سمرقند

و چون از عهد صبی باز قداق که ملت عیسوی داشت به راه ۱۵ آتایکی ملازم گیوک خان می بود، طبیعت او بدان نفس منطبع شده بود؛ و بعد از آن چینقائی نیز مدد آن معنی گشت و بدان سبب همواره بر تربیت قسیسان و نصاری اقبال می نمود؛ و چون آن آوازه شایع گشت از دیار شام و روم و آس و اُوروس قسیسان روی به حضرت او نهادند و به واسطه ملازمت قداق و چینقائی از انکار ۲۰ دین اسلام خالی نبود، و کار نصاری در عهد دولت او بالا گرفت، و هیچ مسلمانی را یارای آن نبود که با ایشان بلند سخن گوید.

و گیوک خان جهت آنکه می خواست که آوازه [جود] او بر آوازه جود پدر او راجح گردد، در کار بخشش افراط می نمود؛ و فرمود

تا اقمشه تجّار که از اطراف آمده بودند بر موجبی که در زمان قآن معهود بود قیمت می کردند و وجوه می داد. يك نوبت هفتاد هزار بالش سر بالا برآمد که برات بر ولایات نوشته بودند و متاع هر اقلیم کوه کوه برهم نهاده، چنانکه حمل و نقل آن تعذّری داشت. ارکان حضرت آن حال عرضه داشتند. فرمود که محافظت آن زحمت است و فایده حاصل نه. بر لشکر و حاضران قسمت کنید. روزها قسمت می کردند و به تمامت ایل برسانیدند و هنوز بسیاری مانده بود؛ فرمود تا غارت کردند. و آن سال در آن موضع قیشلامپشی کرد.

چون سال نو درآمد فرمود که هوا میل به گرمی گرفت و هوای ایمل موافق طبع من است و آب آنجا مرض مرا سازگار، و از آنجا حرکت کرد و با شوکت و هیبتی هرچه تمامتر متوجّه بلاد غربی گشت، و هرکجا به مزرعه ای رسیدی یا جمعی را در راهی دیدی می فرمود ایشان را چندان بالش و جامه می دادند که از ذلّ درویشی خلاص می یافتند.

سُوْرَقْتَنِي بِيَكِي چون بغایت عاقله و زیرک بود دانست که استعجال [او در] آن [عزیمت] از فکری خالی نیست / پنهان قاصدی را نزد باؤ فرستاد که مستعد باش، که گیوک خان با لشکری گران عازم آن حدود است. باؤ منتها داشت و رزم او را بسیج می کرد.

گیوک خان چون به حدود سمرقند رسید که از آنجا تا بیش بالیغ هفته ای راه باشد، اجل موعود در رسید و چندان مهلت نداد که يك قدم از آن مقام فراتر نهد و درگذشت. و مدّت پادشاهی او قرب يك سال بود. سالهای بسیار پادشاه اسلام از عمر و دولت ممتع و برخوردار باد.

بعد از وفات گیوک خان راهها برپستند و یاساق شد که هرکس به موضعی که رسیده باشد به آباد و خراب نزول کند و به فرمان اُغول قَیمِش مرقد گیوک خان را به جانب ایمیل که اوردوی او آنجا بود نقل کردند. و سوز قَقتَنی بیکي چنانکه رسم است او را با نصایح و تسلی دادن جامه و بُفتاق فرستاد؛ و با تو هم بر این منوال استمالت و دلداری می داد و می گفت مصالح ممالك را اُغول قَیمِش بر قرار متقدم به مشورت چپنقائ و ارکان دولت می سازد و مهمل نگذارد، چه به سبب ضعف و پیری و درد پای حرکت من ممکن نیست، و شما اینپان جمله آنجااید به لوازم آن قیام می نمایید. و هرچند جز معاملت تجار زیادت کاری نبود و بیشتر اوقات اُغول قَیمِش با قامان در خلوت بودی و به هذیانات و خرافات ایشان مشغول؛ و خواجه و ناقو را برخلاف مادر دو حضرت پیدا شد چنانکه در يك مقام سه حاکم بود، و از جوانب دیگر شهزادگان بر وفق مراد سواها می کردند و فرمانها می داد؛ و بواسطه اختلاف مادر و فرزندان و دیگران و آرا و تدابیر مختلف کارها از ضبط بیرون شد، و امیر چپنقائ در کارها متحیر گشت، و هیچکدام سخن و نصیحت او نمی شنیدند.

و از خویشان ایشان سوز قَقتَنی بیکي مواظ و نصایح می فرستاد و پسران از راه کودکی استبداد می نمودند و به استظهار پیسو مَنگکَه کارهای بی هنجار می کردند تا وقتی که خانیت بر پادشاه جوانبخت مَنگکَه قان مقرر شد و امور جمهور در سلك نظام منتظم گشت. این است حکایت احوال گیوک خان که در قلم آمد.

قسم سوم از داستان گُیوک خان در سیر و اخلاق پسندیده  
 او و پیلنگها و مثلها و حکمهای نیکو که گفته و فرموده و  
 حکایات و حوادث که در عهد او واقع شده از آنچه در دو  
 قسم سابق داخل نگشته و متفرق و نامرتب از هر کس و هر  
 کتاب معلوم شده /

.....

تاریخ پادشاهان ختای و ماچین و امرا و خلفا و سلاطین  
و ملوک و اتابکان ایران زمین و مصر و شام و مغرب که از ابتدای  
پارس پیل که سال یوز [بود] واقع در شعبان سنه تسع و ثلاثین و  
ستمائه تا انتهای مورین پیل [سال اسپ] واقع در رمضان سته ثلاث  
و اربعین و ستمائه مدت پنج سال معاصر تورآگنه خاتون و گیوک  
خان بوده اند بر سبیل اجمال و ایجاز.

[تاریخ] پادشاهان ختای و ماچین که در این مدت پنج سال  
بوده اند

مملکت ختای در این تاریخ بکلی در تحت تصرف اوروغ  
چینگیزخان بود؛ و شوسو نام، آخرین پادشاهان آنجا، در اوایل  
عهد او گتای قاآن مقهور گشته و دولت آن طایفه منقطع شد. و  
اما پادشاه ماچین در این تاریخ مذکور لیزون نام بود و مدت عهد  
او بدین موجب:

لیزون

چهل و یک سال بعد هفت سال ماضی و بیست و نه [سال]  
باقی، پنج سال.



## تاریخ امرا و خلفا و سلاطین و ملوک و اَتَیْکَان که در این مَدّت بوده‌اند

### تاریخ امرا در خراسان

امیر کُورْگُوز را که حاکم خراسان بود بواسطه آنکه [با] شخصی از چَغَتَایِیان بر سر پولی خصومت کرده بود و سخن درشت گفته، به حکم یَزْدَغِیشت [اَوِگَتَای] قَاآن چنانکه در داستان او نوشته شد بگرفتند و بند کرده ببردند. چون آنجا رسیدند [اَوِگَتَای] قَاآن در گذشته بود. او را به اُورْدُویِ اَلْغَایف بردند. امرا یَاَرْغُویِ او پرسیدند. گفت: اگر کار من شما به قطع می‌توانید رسانید تا سخن گویم و الا ناگفته به. بدان سبب کار او در توقف ماند و او را به ۱۰ اُورْدُویِ تُوْرَاکِنَه خاتون بردند.

چِنْقَای از پیش او منہزم شده بود و کُورْگُوز به دیگر امرا که در کار بودند زیادت التفاتی ننمود، و نیز مالی با خود نداشت تا تَدَارِک کند. او را به اُورْدُویِ چَغَتَایِ گردانیدند و بعد از آنکه گناه بر او ثابت کردند، دهن او را پر از سنگ کرده بکشتند. و او در ۱۵ آخر عهد مسلمان شده بود؛ و امیر اَرْغُونْ آقا را به حاکمی خراسان فرستادند. [شرف الدّین خوارزمی را نیابت او دادند.]

### تاریخ خلفا در بغداد

در اوایل این مدت مذکور خلیفه آل عباس [اَلْمُسْتَنْصِرُ بِاللّٰهِ] بود و لشکر مُغول به فرمان بَایْجُونِویان فوج فوج به حدود بغداد به ۲۰ تاختن می‌رفتند و اِزْبیل را محاصره کردند و به جنگ بستند. اهل شهر به قلعه تحصن نمودند و جنگهای سخت می‌کردند؛ و چون

در قلمه آب نبود، مردم بسیار هلاک شدند چندانکه دفن ممکن نبود و به آتش می سوختند. / و مغول شهر را خراب گردانیده مجانیق بر حصار افراشتند.

- ۵ خلیفه چون خبر یافت شمس الدین اَرسلان تیگین را با سه هزار سوار به مدد فرستاد. مغولان از وصول او آگاه شدند. ناگاه کُوچ کردند و برفتند؛ و خلیفه از فقها استفتاء کرد که حج افضل است یا جهاد؟! باتفاق گفتند و فتوی دادند که جهاد. فرمود تا آن سال [به حج] نروند، و علما و فقها و خواص و عوام غریب و شهری به تیرانداختن و آداب سلاح مشغول گردند؛ و فرمود تا خندق و باروی بغداد عمارت کنند و بر بارو مجانیق بنهند. و دیگر باره ۱۰ مغول به قصد اِرَبیل معاودت نمود. اهالی آنجا منزعج شده بودند. امیر اَرسلان تیگین با لشکری مرتب بیرون شهر بایستاد منتظر وصول ایشان. مغولان چون واقف شدند از آنجا برگشته به جانب دَقوق و اعمال بغداد برفتند و قتل و غارت کردند و برده بردند.
- ۱۵ و شرف الدین اقبال شرابی بیرون رفت و خطیب مردم را به جهاد تحریض می کرد تا بیرون شدند. جمال الدین قُوشْتَمُور مقدم لشکر بود و به جبل حَمَرین لشکرها بهم رسیدند، و خلیفه مستنصر از شهر بغداد بیرون آمد و خواص و عوام را حاضر کرد و با مردم خطاب کرد که از جهات و جوانب [قصاد و دشمنان] دین قصد دیار ما کرده اند و من دفع ایشان را جز این شمشیر ندارم، بر عزم آنم ۲۰ که به نفس خویش به جنگ ایشان روم. ملوک و امرا گفتند خلیفه را زحمت نباید کشید، ما بندگان برویم و جمله برفتند و به دلی قوی جنگ کردند؛ و مغولان از جبل حَمَرین منهزم بازگشتند.
- اتراك و غلامان خلیفه بر پی ایشان برفتند و بسیاری از ۲۵ مغولان را بکشتند؛ و اسیران اِرَبیل و دَقوق را بازگرفتند و در

روز جمعه دهم جمادی الاخر سنه اَرْبَعِینَ وَ سِتِّمِائَه امیرالمؤمنین  
الْمُسْتَنْصِرُ بِاللَّهِ درگذشت و پسرش الْمُسْتَعِصِمُ بِاللَّهِ به جای او به  
خلافت بنشست، والسلام.

### تاریخ سلاطین در روم

- ۵ سلطان [عزالدین] متولی امور سلطنت بود و برادرش رکن  
الدین به بندگی حضرت [قآن] رفت، و بعد از جلوس مُنْکَکَه قَاآن  
سلطنت بدو دادند و برادرش را معزول کردند.

### و در مَوْصِل

- سلطان بدرالدین لَوْلُو بود و کار او در اوج عظمت و رسولی  
را به بندگی حضرت فرستاده بود و چون مُنْکَکَه قَاآن بر تخت نشست ۱۰  
رسول او را به اعزاز [تمام] بازگردانید، و سلطان بدرالدین را  
سُیُورْ غَامِشْی کرده یَرْلِیغ و پَایزَه فرستاد. و در این سالها سلطان  
بدرالدین لَوْلُو نصیبین را بگرفت.

### در مصر

- ملك صالح نجم الدین ایوب بن الکامل بن العادل سلطان بود و ۱۵  
به علتی مزمن مبتلا و همواره با فرنگ در جنگ.

### در کرمان

- سلطان رکن الدین [بود] و به عدل و انصاف مشغول، و هیچ  
حادثه غریب واقع نگشت.

## در سیستان

ملك شمس الدین كُرت بود.

تاریخ ملوك و آتابكان  
در مازندران

۵ شاه ...

## و در دیار بکر و شام

در سنه تسع و ثلثین [و ستمائه] سید تاج الدین محمد صلایه را به حاکمی از بیل معین گردانیدند؛ و هم در آن سال برکت خان پسر دولت شاه از جمله امرای سلطان جلال الدین که حاکم بقیه ۱۰ منهن زمان لشکر خوارزم بود، دختر ملك عادل را که مادر صاحب حلب بود خواستاری کرد. او بفرمود تا بر رسول خواری کردند، و برکت خان لشکر [گرد] کرد و به ولایت ایشان رفت.

لشکر حلب بیرون آمدند و به منیج مصاف دادند. خوارزمیان حلبیان را بشکستند و قتل و غارت کردند و اسیر بگرفتند. بعد از آن صاحب حلب و صاحب حمص باتفاق با خوارزمیان جنگ کردند ۱۵

و از هیچ طرف / شکسته نشدند. و هم در این سالها بعضی 371/ خوارزمیان که به کرمان بودند در عانه به دیگران متصل شدند؛ و پسر برکت خان [محمد] به بغداد آمد به خدمت خلیفه، و در سلك اصحاب مجاهد الدین آیبگ دواتدار منخرط شد. و در سنه اربعین ۲۰ و ستمائه دیگر بار میان خوارزمیان و اهل حلب حرب افتاد. خوارزمیان بشکستند و زن و بچه و اسباب و چهار پای بگذاشتند و

حلبیان غنایم بسیار یافتند.  
و در سنه اِثْنَتَیْنِ وَ اَرْبَعِیْنِ باز لشکر مُغول به دیارِ بکر آمدند و  
حَرَّان و رُها بگرفتند و ماردین را به صلح بستند؛ و شهاب الدّین  
غازی به مصر گریخت و آنجا متمکّن بنشست و مستظهر شد.

۵

## و در فارس

اَتَايِكَ ابوبکر حاکم بود و به ضبط و ترتیب امور مملکت  
مشغول.